

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اشکالی در مقام یعنی در جایی که ما بنحو شبهه مصداقیّه و موضوعیّه شکّ می‌کنیم که آیا
بعض اطراف علم اجمالی‌مان داخل در محل ابتلاء هست یا نیست؟ در این جا خب بزرگان
قائل شدند به این که برائت می‌توانیم جاری کنیم از طرف مورد ابتلاء به بیاناتی که
گذشت. منتها یک شبهه در این جاست که شاید قبلاً هم به این شبهه اشاره کردیم. حالا من
می‌خواستم مراجعه کنم ببینم حرف‌هایی که زدیم چی بوده، روی ایتای من نیامده بود
جلسه شصتم، تا پنجاه و نهم بود شصتم نبود. حالا نمی‌دانم چرا؟ که علی ای حال اگر
گفتیم که حالا تکرار است، اگر نگفتیم هم که خب احتیاط در گفتنش هست. و آن این
است که مقام از قبیل شکّ در قدرت است و مواردی که شکّ در قدرت هست باید
احتیاط کرد. خب این جا ما می‌دانیم یک تکلیفی آمده؛ اگر این تکلیف در آن طرفی باشد که
خارج از محل ابتلاء شاید باشد، خب قدرت ندارم بر امتثالش؛ اما اگر در این طرف باشد یا
نه، آن طرف درواقع خارج از محل ابتلاء نباشد چون شبهه مصداقیّه است، خب قدرت
دارم بر امتثالش، بنابراین در این جا باید احتیاط بکنم.

محقق خوئی قدس سره در مصباح الاصول از این اشکال پاسخ می‌دهند که کبرای این
مطلب درست است که هر جا ما شکّ در قدرت داریم آن جا باید احتیاط کنیم و هم چنین
هر جا که ما غرض مولا برای مان محرز است آن جا هم همین جور است، ولو تکلیف نباشد
ولی غرض را می‌دانیم. آن جا هم حکم عقل این است که باید اهتمام بورزی و عمل کنی.
فرموده است که «و قد ذکرنا فی بحث الإجزاء أنّ العلم بالغرض بمنزلة العلم بالتکلیف
فبعد العلم بالغرض وجب الفحص بحکم العقل حتّی لا یکون فوت غرض المولی مستنداً
إلی تقصیره و بعد الفحص إن انکشف تمکنه من الامتثال، خب «فیمثل، و إلا کان فوت
غرض المولی مستنداً إلی عجزه فیکون معذوراً، بخلاف ما إذا لم یعلم ذلک کما فی
المقام، إذ لم یحرز وجود غرض المولی فی الطرف المقدور أو الطرف المبتلی به». این جا
می‌فرمایند که ما علم به غرض مولی نداریم، علم به تکلیف هم بنابر این که قائل هستیم
به این که؛ فرض مان این است دیگه که عدم خروج از محل ابتلاء شرط تکلیف است.

س: فقط شبهه مصداقیّه

ج: فقط شبهه مصداقیّه است.

بنابراین نه علم داریم این جا، باید این جوری گفت. حالا ولو این در کلام ایشان نیست. علم
به وجود تکلیف اصلاً نداریم فلذا اشکال کردیم به مباحث الاصولیّه که چرا می‌گویید این جا
تعارض اصول است؟ علم نداریم اصلاً، و علم به غرض هم نداریم که غرض مولا چون اگر

...، علم به غرض هم می‌فرمایند نداریم در مانحن فیه؛ چون نمی‌دانیم غرض این طرفی که مورد مقدور ما هست و مبتلا به ما هست غرض این جاست. این را که نمی‌دانیم پس این جا برائت جاری می‌کنیم، آن یکی هم که خب مشکوک است که چه جوری است.

فرموده فیکون، بله، «إذ لم يحرز وجود غرض المولى فى الطرف المقدور أو الطرف المبتلى به»، این مقدور که می‌گویند برای این که ایشان مسئله را هم در مقدور طرح کرده هم در مبتلا به «فلا يكون فى الرجوع إلى البراءة إلا احتمال فوات غرض المولى، و هو ليس بمانع لوجوده فى جميع موارد الرجوع إلى البراءة، حتى الشبهات الحکمية و عبارة أخرى الفرق بين المثال و المقام أن الغرض فى المثال معلوم و القدرة مشکوک فيها»، مثال این است که مثلاً جنب است نمی‌داند حمام باز است یا باز نیست. «و فى المقام الغرض مشکوک فيه و القدرة معلومة فكم فرق بينهما» پس در این جا آن طرفی که مشکوک است که داخل در محل ابتلاء هست یا نیست که آن جا تکلیف برای ما محرز نیست. این طرف هم که داخل در محل ابتلاء است نمی‌دانیم تکلیف این جا هست یا نیست. پس غرضی این جا مسلّم و محرز نیست، محتمل است فقط غرض باشد و حکم عقل جایی است که غرض برای مان معلوم است؛ فقط نمی‌دانم قدرت بر امتثالش، بر تحقیقش دارم یا ندارم؟ و این جا چنین چیزی نیست چون فرض مان این است که تکلیف؛ مشروط به عدم خروج از محل ابتلاء است قهراً به این منجر خواهد شد. بله، اگر کسی در مقام مبنای شهید صدر را قائل باشد این بیان محقق خوئی نمی‌تواند در مقام تمام بشود چون شهید صدر می‌گوید که روح حکم ولو نفس حکم نباشد اما روح حکم این جا هست بالاخره ما نجاست را که می‌دانیم این جا هست و عدم اجتناب از نجاست مفسده دارد. پس روح حکم در این جا وجود دارد و وقتی روح حکم وجود داشت این محرز می‌شود غرض مولا؛ برای این که روح حکم بلاغرض که نمی‌شود. بنابراین باید احتیاط بکنیم. مگر این که یک اصل بلامعارضی در مقام پیدا بشود که به نظر ایشان اصل بلامعارض در مقام هست به خاطر این که جریان ادله اصول را ایشان اشکال می‌کردند. اشکال از ناحیه وجود تکلیف یا روح التکلیف نیست. اشکال از ناحیه این است که اصول مرخصه در آن طرف جاری نمی‌شود و در مانحن فیه اصل مرخص در طرفی که نمی‌دانیم در محل ابتلاء هست یا نه، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیّه اش می‌شود، آن جا جاری نمی‌شود. این طرف جاری می‌شود بنابراین ما هم از طرف شارع مرخص داریم برای ارتکاب، بیان را باید عوض بکنیم اگر قائل به مسلک ایشان شدیم بیان را باید عوض بکنیم.

س: و اشکال آقای خوئی را پس وارد دانسته.

ج: بله، مایل ...،

و در حقیقت یک بیانی هم مرحوم امام قدس سره دارند که قبلاً هم از محقق خوئی در جاهای مختلف بود این است که امام فرمودند در مقام ما وجود غرض را هم نمی‌توانیم کشف بکنیم چون معمولاً البته می‌فرمایند معمولاً، آقای تبریزی هم این را دارند. معمولاً ما اغراض مولا را از تکالیفش کشف می‌کنیم. جایی که تکلیف مولا برای ما روشن نیست نمی‌دانیم که این غرض وجود دارد یا نه و احتمال می‌دهیم، به تعبیر امام احتمال می‌دهیم که حتی قدرت، حتی قدرت عقلی در ملاکات شرعی دخیل باشد. و چون ما ملاکات شرعی را نمی‌شناسیم، پی به حقایق آن‌ها نبردیم. احتمال می‌دهیم کسی که واقعاً عاجز است واقعاً این برایش مصلحت نداشته باشد. نه مصلحت دارد اما چون عاجز است خب معذور است، نه، اصلاً مصلحت معلوم نیست داشته باشد مگر یک موارد نادری یا به قرائن

و شواهد و خصوصیات بدانیم فرقی نمی‌کند و این‌جا مصلحت دخیل نیست. یعنی قدرت دخیل نیست؛ اما معمول موارد برای ما روشن نیست.

س: این‌ها که حاج آقا، بیایم مثلاً در اصل کبرای تطبیق این‌که این‌جا غرض منکشف می‌شود برای ما یا منکشف ...، این یک حرف است. یک وقت هست شما قبول می‌کنید این‌جا واقعاً قدرت؛ بعد وقتی ما شک می‌کنیم غرض برای‌مان ثابت است؟ و مقام که شک در این است که آیا داخل یا خارج از محل ابتلاء است کلاً خروج از محل ابتلاء را می‌گوید خروج از قدرت عرفیه و خروج از قدرت عرفیه را وزانش را خروج از قدرت عقلیه هم می‌دانی؛ یعنی این مقدمات را همه را ثابت می‌کنید. یعنی می‌گویید وزانش خروج از قدرت عرفیه است که این‌ها همه مشکوک است باید بحث بشود. چه کسی گفته وزان خروج از محل ابتلاء وزانش مثل خروج از محل قدرت عقلیه است؟ این‌جا عرفاً حتی اگر هم بگوییم خارج از محل ابتلاء عرفاً غیرمقدور است یا چیزی که عقلاً قبیح عقلی است وزانش ... باشد حالا این‌ها را بحث می‌کنیم. اما اگر سلماً قبول کردیم ما این حرف آقای خوئی واقعاً جلسه قبل هم عرض کردیم نمی‌فهمیم یعنی چه؟ آقای خوئی منظورشان چیه از این‌که می‌فرمایید غرض ما در این فرد مشخص نیست و محرز نیست؟ اگر منظورشان آن تنجز تأمه شخصیه است؛ یعنی نمی‌دانم خود این شخص متنجز شده این کأس الفی که من حالا می‌دانم یا این نجس شده یا این، این‌که در حالت‌های عادی که هر دوتا ... داخل از محل ابتلاء هم باشد تنجزش معلوم نیست و وقتی که شک می‌کنم که یا الف نجس است یا ب، تنجز قطعیه قهریه که نسبت به ب ندارم که، از ناحیه شک ما که یا این نجس شده یا این نجس شده، هر فردی را که دست بگذارم تنجز قطعیه ندارم. تنجز کلیه دارم. این‌جا هم که شک می‌کنم که من آیا این که شاید خارج از محل ابتلاء باشد شاید داخل از محل ابتلاء باشد من آن تنجز شخصیه را ندارم کما این‌که اگر هر دو داخل بر محل ابتلاء باشد تنجز شخصیه را دارم. آن علم اجمالی کلی را چی؟ آن علم اجمالی کلی را قطعاً دارم. قطعاً می‌دانم من آقا یا این قطره بولی که آمد یا توی الف افتاده یا توی بای افتاده که یا طرف برده با خودش تانزانیا یا طرف با خودش برده زاهدان خودمان که آن مثلاً داخل در محل ابتلاء است. اگر علم اجمالی را می‌فرمایید؛ علم به این کلی تکلیف، این‌که قطعاً وجود دارد

ج: ندارد.

س: اگر منظورشان شخصاً تنجز شخصیت؛ آن‌که در حالتی که هر دو طرف هم داخل در محل ابتلاء باشد محرز نیست.

ج: نه ببینید؛ آن‌جا که هر دو داخل در محل ابتلاء باشد تکلیف مولا روشن است. علم دارم به آن

س: تکلیف کلی

ج: تکلیف بله

س: این‌جا هم کلی

ج: و غرض هم می‌دانم وجود دارد آن‌جا اما در مانحن فیه این‌جور نیست. چون

س: چرا؟ چون مشهور به قدرت ...

ج: چون بله، چون فرض این است که می‌گوییم دخول در محل ابتلاء شرط چیه؟ تکلیف است. این را می‌دانیم. پس اگر آن‌طرفی که الان مشکوک است که در محل ابتلاء هست یا نه، آن واقعاً نجس باشد، قطره خون به آن چکیده شده باشد من اجتناب عنه شاید نداشته باشم.

س: بنحو چی؟ بنحو شبهه مصداقیّه

ج: بله دیگه، پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیّه خود دلیل می‌شود.

س: نه، این‌ها بیان‌شان قبلاً این بود؛ می‌گفتند که وقتی ما شک می‌کنیم که این خارج از محل ابتلاء است یا داخل از محل ابتلاء است من می‌دانم غرض مولا نسبت به این وجود دارد. من نمی‌دانم تحصیلش می‌کنم یا نه، فرض کنید تکلیف واحد

ج: نه، ببینید

س: تکلیف علم اجمالی نه، قبلش، قبل این که ...

ج: بله، آن‌که حرف آقای صدر است که اشاره کردم.

س: نه حرف آقای صدر

ج: نه، حرف آقای صدر این است که بالاخره می‌دانیم ولو تکلیف نمی‌تواند بکند چون خارج از... استهجان دارد. اما بالاخره نجس که هست. نجس هم مفسده دارد خوردنش؛ ایشان این‌جوری می‌گوید. آقای خوئی این حرف را نمی‌زنند. این‌ها این حرف را نمی‌زنند. آقای خوئی می‌گویند که من این‌ها را نمی‌دانم؛ هست، نیست، من این‌ها را ...، من از اجتناب می‌فهمم. اجتناب که الان نمی‌توانم بگویم این‌ور هست.

س: شما وقتی

ج: پس، خوب حالا صبر کنید. اجتناب که این‌طرف نمی‌توانم بگویم هست. تمسک به دلیل در شبهه مصداقیّه‌اش، می‌ماند این‌ور. این‌ور به حضرت عباس می‌توانی بگویی اجتناب هست؟ به حضرت عباس می‌توانی بگویی غرض هست؟ نه، همین.

س: شما در مقدمات ... اشکال کردید پس، پس شما می‌گویید وزان این‌جا وزان چیزی نیست که شک در قدرت باشد. اگر ...

ج: حالا شما... این عبارت را هم ما نمی‌گوییم. ما می‌گوییم

س: این یعنی این، یعنی این‌که شما اصلاً قبول ندارید مثل شک در قدرت، این‌جا شکی که دارم می‌کنم در مصداق کائنه غرض ثابت است، شک می‌کنم در مصداق، این‌جا عقل می‌گوید وزانش همان وزان است. این‌جا دارید در این پس شک می‌کنید

ج: در چی؟

س: در این‌که وزان این‌جا که من نمی‌دانم خارج از محل ابتلاء هست یا خارج از محل ابتلاء نیست وزانش وزان شک در قدرت نیست که در شک در قدرت می‌گویید چون غرض محرز است باید تو تا مادامی که علم به عدم امکان پیدا نکردی، علم به عدم امکان، باید

بروی دنیالش در صورتی که وزانش آن وزان نیست

ج: حالا این تعبیر... مهم نیست. بالاخره حکم در این جا این است. حالا خیلی سر این وزان وزانش هست چیز نمی شود، جمود نمی کنیم بر این تعبیر، جمود نداریم بر این تعبیر

س: شما می گوید من در کبری قبول دارم. اگر کبری را قبول دارید وزان خروج از محل ابتلاء، وزان خروج از قدرت عقلی است همین حرف ها را باید بنزید دیگه، اگر قبول ندارید

ج: اگر قبول دارم یعنی می گویم، یعنی می گویم همان جور که اگر چیزی خارج باشد عقلاً از محل، قدرت خارج باشد تکلیف به او نمی گیرد چیزی اگر از محل ابتلاء هم خارج بود ولو عقلاً قدرت بر آن داری ولی باز تکلیف به او تعلّق نمی گیرد

س: مقام شک، مقام شک

ج: و باز تعلّق نمی گیرد. این کبرای کلی، الان در خارج شک داریم این مورد آیا خارج از محل ابتلاء هست صغریاً و موضوعیاً أم لا؟ این جوری است. حالا که این شک را داریم پس نمی توانیم به دلیل در این جا تمسک بکنیم

س: ولی در حالت شک وزانش آن وزان نیست چون در شک در وجودش در محل قدرت عقلیه یا خروجش مثل شک جنب؛ آن جا می گوید تمسک می کنیم، می گویم برو، انبعاث ایجاد می کند امر مولا؛ اما این جا که شک می کنم که آیا خارج است یا خارج... انبعاث ایجاد نمی کند دیگه موارد شک، پس وزانش در مورد شک فرق کرد با وزان شک در قدرت عقلیه.

ج: بله، این حالا ممکن است این جهت را بگویم بله این جهت را هم بگویم اشکال ...، بنابراین که بگویم قدرت دخالت در تکلیف ندارد. ولی این جا می گویم دخول در محل ابتلاء دخالت در تکلیف دارد چون بدون آن استهجان دارد؛ اگر کسی این حرف را بنزد.

این تنبیه تمام شد. تنبیه بعدی که محقق خوئی عنوان کردند تبعاً لأستادشان آقای نائینی قدس سره، ولو آقای نائینی این را تنبیه آخر قرار نداده، در ذیل همان بحث خروج از محل ابتلاء تکملاً فرموده. محقق خوئی این را تنبیه آخر قرار داده که تنبیه دهم است. و آن هم بحث مهمی است این تنبیه دهم در فقه، و آن این است که اگر بعض اطراف علم اجمالی خارج از محل ابتلاء نبود اما شرعاً مجاز به تصرف در آن شخص نبود، حرام بود تصرف در او، آیا مواردی که این چنین است حکمش مانند خروج از محل ابتلاء است و به عبارتی دیگر «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» یا این که نه؟ مثلاً اگر دو کأس آب وجود دارد می داند یکی از این ها منتجس شده ولی کأس الف مال دیگری است گفته راضی نیستم کسی در این تصرف کند و تصرف در آن غصب است. حالا آیا در این جا مثل جایی است که یقین داشته باشد یا این کاسه منتجس است یا آن کاسه ای که از محل ابتلائش خارج است، مثل آن جاها هست که بگویم جریان قاعده طهارت یا استصحاب طهارت در این بلا اشکال است در این که مورد قدرتش هست و محل ابتلائش هست یا نه؟ در این جا چند نظریه وجود دارد.

یک نظریه نظریه ی کسانی است که می گویند نه این جا ملحق به آن موارد نیست و جریان اصل در هردو جا دارد فلذا تعارض می کنند تساقط می کنند و علم اجمالی منجز است. پس اگر علم اجمالی داریم که یا این کأس منتجس است یا این کأسی که صاحب آن گفته

راضی نیستم کسی در این کأس تصرف کند، آبش را بردارد تصرف کند، این جا ما در آن یکی هم نمی توانیم تصرف بکنیم، چرا؟ به خاطر این که علم اجمالی به نجاست این ها منجز است در این جا، چون اصل طهارت در این با اصل طهارت در آن تعارض می کنند تساقط می کنند.

نظر دوم که آن نظر اول نظر بزرگانی است مثل مرحوم آقاضیای عراقی قدس سره. نظر دوم این است که در این جا وزانش وزان آن جاست و اصل در آن طرفی که محرم است و معصوب است آن جاری نمی شود، اصل بلامعارض در این طرف جاری می شود فلذا اشکال ندارد این آب را بنوشد یا از آن استفاده بکند یا اگر دو لباس است در این نماز بخواند و هکذا؛ این هم نظر محقق خوئی است در تنبیه دهم.

نظر سوم تفصیل است که محقق نائینی قدس سره تفصیل داده در مقام درحقیقت و آن که ایشان فرموده تارة آن چیزی که محرم است به تعبیر من لایرجی که اصلاً در مورد ابتلاء این شخص واقع بشود یا در آینده بخواد او را مورد ابتلاء خودش قرار بدهد. مثلاً در همین مثالی که زدیم یک وقت هست که می داند حالا بعداً این را می رود می خرد یا پیدایش می کند از او اجازه می گیرد، این جور جاها ولو بالفعل حرام است تصرف در آن، اما چون در معرض این هست که بعداً بخواد از آن استفاده کند به خرید، به فروش یا به استجازه و امثال ذلک، در این موارد تعارض اصول می شود و تساقط می کنند، در این هم که الان حلال است یعنی غصبی نیست هم نمی تواند تصرف بکند. اما اگر نه این جوری نیست؛ می داند که چنین حالتی وجود ندارد بله این جا اشکالی ندارد. فرموده است که: «نعم لو فرض أنَّ ملك الغير في معرض البيع و الشراء و كان المكلف بصدد شرائه منه و لا يبعد تأثير العلم الاجمالي و عدم جريان الاصول النافية في كل من الطرفين». البته فرموده عدم جريان اصول نافیه یعنی جریان به درد بخور و الا جریان پیدا می کنند تساقط می کنند «لأن ملك الغير و ان حرمت تصرف فيه قبل الشراء» درست است «الا انه حيث كان في معرض الانتقال الى المكلف فلا يقيح التكليف بالاجتناب عنه على تقدير وقوع النجاسة فيه و هذا بخلاف ما اذا لم يمكن الانتقال اليه عادة كالإبقاء الموجود في ... السلطان فان التكليف بالاجتناب عنه لغوٌ مستهجن» پس ایشان این تفصیل را دارد. و بعضی که شیخنا الاستاد در دروس فی علم الاصول ایشان درحقیقت این جور تفصیل دادند که تارة برای جریان اصل در آن که حرام است هیچ اثری متصور نیست، اگر واقعاً هیچ اثری متصور نبود درست، در این طرف اصل بلامعارض جاری می شود؛ اما اگر اثری در آن طرف متصور بود این اصل بلامعارض این جا نداریم بلکه اصل در آن جا و این جا تعارض می کنند تساقط می کنند. پس بنابراین سه قول رئیسی وجود دارد که قول سومش تفصیل است، مفصلین مختلف هستند. آقای نائینی یک جور تفصیل دادند، ایشان هم یک جور تفصیل دادند.

خب حالا ابتداءً قول کسانی را باید بگوییم که قول محقق خوئی است درحقیقت، چون وقتی آن روشن شد نقض و ابرام هایش روشن شد بالنتیجه دلیل اقوال دیگر هم روشن می شود.

فرمایش محقق خوئی این هست که جریان اصل باید اثری بر آن مترتب باشد تا شارع بیاید اصل مرخص در یک جا جعل کند. در این جا در آن ناحیه ای که صرف نظر از این که این نجس است یا نیست که من علم اجمالی پیدا کردم یا این آبی که در اختیارم هم هست و این ها، این متنجس شده یا آن آبی که صاحبش گفته راضی نیستم و غصبی می شود و فلان و این ها، درست است من شک دارم یکی از این دوتا نجس است یا نه، اما اگر شارع بیاید

به من بگوید بگو آن آب پاک است که شک در نجاستش داری، چه اثری دارد؟ بالا سر من ایستاده می‌گوید نخور، خب پاک است برای این است که بخوری، نماز با آن بخوانی، یک اثری بر آن مترتب بشود. بعد از این‌که آن را دارد حرام می‌کند می‌گوید حرام است حق تصرف در آن نداری، حالا بیاید بگوید که چی؟ بیاید بگوید بگو پاک است؟ بگو طاهر است؟ برای چی بگوید پاک است؟ برای این‌که بخوری؟ خب دارد می‌گوید حرام است خوردن، برای این‌که با آن نماز بخوانی؟ دارد می‌گوید حرام است با آن نماز خواندن. پس بر جریان اصل در آن طرف اثری مترتب نیست، چون اثر مترتب نیست پس اصل آن طرف جاری نمی‌شود و اصل در این طرف جاری می‌شود بلامعارض. ما هم گفتیم علم اجمالی علت برای تنجیز نیست، علت تامه برای تنجیز نیست، بلکه علم اجمالی تنجیزش به برکت تساقط اصول است در اطرافش. اگر تساقط اصول نشد علم اجمالی منجز نیست و در این‌جا تساقط اصول نمی‌شود که؛ اصل آن‌ور جاری نمی‌شود فقط این‌ور جاری می‌شود پس بنابراین شما می‌توانید آب را بنوشید، می‌توانید تصرف در آن بکنید و سایر آثاری که می‌شود بر آن مترتب کرد؛ این فرمایش محقق خوئی قدس سره هست. خب این یک راه استدلال.

یک راه دیگری برای استدلال که ایشان آمد چکار کرد؟ آقای خوئی آمد در این بیان‌شان گفتند اصل در آن طرف چون بلاثر است جاری نمی‌شود. در فرمایش آقای نائینی یک قدری تشویش هست یا ابتداءً بیان ایشان هم شبیه بیان محقق خوئی است که می‌فرماید تطبیق اصل بر این طرف اثری برایش آن طرف کأثر نیست، نمی‌شود تطبیق کرد؛ خب تطبیق کنم بگویم پاک است، حالا پاک است پس بنوشم؟ خب شارع دارد می‌گوید حرام است بنوشی، نماز با آن بخوانم؟ شارع می‌گوید حرام است نماز با آن بخوانی. این یک جور است که در صدر عبارت از آن استفاده می‌شود. ولی در طی عبارت و اثناء عبارت، این است که نه اصلاً اجتناب این را بخواهد بگیرد غلط است، نه این‌که ما اصل از اجتناب جاری بکنیم، اصلاً اجتناب نمی‌تواند این طرف را بگیرد. پس من اصلاً علم پیدا نمی‌کنم

س: اجتماع مثلین می‌شود...

ج: حالا اجتماع مثلین ...

س: اجتناب غصیه دارد با اجتناب، مثل المتنجس ...

ج: نه نه

س: دیگر، اجتماع مثلین است، به خاطر این است نمی‌کند ...

ج: حالا این را به آقای نائینی این را نسبت نمی‌دهیم.

این تکلیف اجتناب این طرف را نمی‌تواند بگیرد، این هم یک بیان است. که این... فرموده که در صفحه‌ی شصت و شش فواید الاصول همان جلد چهارم فرموده که: «حرمة التصرف فی بعض الاطراف فی حکم عدم القدرة العادية علی التصرف فیه بالعدم تأثیر العلم الاجمالی فیه، فان النهی الشرعی عن التصرف فی ملک الغير یوجب سلب القدرة عنه. فلا یجری فیه الاصل النافی للتکلیف» آن‌جا اصل نافی للتکلیف نداریم «لعدم امکان تطبیق العمل علی المؤدی الاصل شرعاً» شما عمل‌تان را طبق این اصلی که می‌گوید طاهر است نمی‌توانی، خب طاهر است ولی طاهر است حالا می‌خواهی این اصل را تطبیق کنی تا چکار کنی؟ تا بنوشی؟ نمی‌توانی، تا نماز بخوانی؟ نمی‌توانی. «فیبقی

الطرف الآخر جارياً فيه الاصل بلا معارض» این بالا می‌فرمایند بعد می‌فرمایند «نعم لو فرض انّ ملك الغير في معرض البيع و الشراء و كان المكلف بصدد شرائه منه و لا يبعد تأثير العلم الاجمالي و عدم جريان الاصول النافية في كل من الطرفين لأن ملك الغير و ان حرمت التصرف فيه قبل الشراء» الان درست است «الا انه حيث كان في معرض الانتقال الى المكلف فلا يقيح التكليف بالاجتناب عنه» پس الان «لا يقيح التكليف بالاجتناب عنه» چون در معرض این است که بعداً بخری، از آن استجازه کنی، چه.

س: این الان بیان دوم است؟

ج: این بیان دوم است

که در این بیان دوم از آن برمی‌آید که خود تکلیف به اصل کار نداریم ... فلذا آقای خوئی قدس‌سره به این بیان دوم کار ندارد به آن بیان اول کار دارد که در مصباح الاصول آن را فرموده.

خب عرض می‌کنم به این که در این فرمایش بعض مناقشات هست، یک مناقشه به ادبیاتی که من توی ذهنم آمده و عرض می‌کنم تا حالا، آن این است که اگر کسی قائل به ترتب است خب این جا یک فایده بر آن مترتب است دیگر؛ شارع می‌گوید این حرام است غصب نکن، اگر خواستی نجس است و این احکام را دارد، چه لغویتی بر این است؟ حرف شما در این که می‌فرمایید جریان است باید اثر داشته باشد می‌گوید لغو نباشد دیگر. خب شما هم که قائل به ترتب هستید، ترتب را تصویر فرمودید خب شارع می‌فرماید حرام است نباید تصرف کرد، اگر خواستی بدان یک حکم دیگری من این جا دارم ...

س: خواستیم غصب کنیم؟

ج: بله

به آن لا تغصب، لا تتصرف فیما لاحد الا بطیب آن اگر گوش نکردی من اجتنب دارم. این جا هم همین جور است، حالا اصل هم حالا... وقتی که این اثر را تصویر کردیم این جا هم شارع می‌تواند بگوید که بله می‌گویم تصرف نکن ولی حالا اگر از آن چشم پوشیدی، از آن چه کردی، این را من برائت جاری می‌کنم، حرمت شرب نداری و عقابی برای شرب به گردن تو نیست، بله عقاب تصرف در مال دیگری را داری ولی عقاب شرب را، شرب نجس را نداری و تأمین دارد به انسان می‌دهد، این لغو نیست این که. و روح این مطلب درحقیقت شاید همانی باشد که در کلمات بعضی بزرگان دیگر هم جواب داده شده به این که شارع می‌خواهد تأمین از عقاب اکثر بدهد، عقاب بیشتری در کار نیست. و این علاوه بر این که عقاب بیشتر در کار نیست شاید در یک مواردی هم تأثیرات دیگر داشته باشد و آن در باب عدالت است که اگر کسی بگوید که ارتکاب صغیره موجب خروج از عدالت نمی‌شود اما تعددش، کثرتش چرا و اصرار آن وقت صادق است ولو به یک فعل چندتا، ولو این که منحاظر وجودی نباشد اما چندتا گناه را داری با یک کار مرتکب می‌شوی؟ الان اگر این آب را بنوشد هم گناه تصرف در مال غیر را دارد و هم حرمت شرب نجس را اگر درواقع نجس باشد دارد، پس بنابراین این خارج از عدالت می‌شود. پس بنابراین ما می‌توانیم

س: نیازی به این البته نیست ...

ج: نه می‌گویم این آثار دارد، ممکن است جاهای دیگر آثار از آن بگیریم، علاوه بر این که

عقاب یک این است که عقاب کم می‌شود آثار فقهی بر موضوع برای احکام دیگری هم ممکن است درست بشود.

س: یعنی شارع می‌خواهد بگوید که ما آن اهتمام حداکثری را ندارد، چون خود واجبات هم به هر حال یعنی یک امری که ... توی موارد عرفی بشود می‌کند ممکن است یک اهتمام ویژه‌ای داشته باشد که مثلاً می‌شود یک واجب کذایی یا حرام کذایی، ممکن است نه الزامی هست ولی اهتمامش در مرتبه‌ی پایین‌تری باشد. این می‌خواهد بگوید آن حداکثری را ندارم، می‌شود دیگر؟

ج: نه آن نسبت بین این‌جا جای این حرف نمی‌دانم چه جور هست، چون غصبت این و این‌که راضی نیست که معلوم بالاجمال نیست معلوم بالتفصیل است می‌داند، آن حرمت سر جا

س: ... بله ولی اگر جعل

ج: آن برائت فلان ندارد درست؟ اما از حیث نجاست یک تکلیف آخری است، نوشیدن این صرف‌نظر از این‌که ملک دیگری هست و غصب است خود نوشیدن نجس حرام است چه ملک خودت باشد چه ملک دیگری باشد، اجتناب عن النجس، لا تأکل النجس، لا تشرب النجس، سواء این‌که آن نجس ملک دیگری باشد یا ملک خودت باشد ...

س: که اگر من جعل بکنم آن را با شدت بیشتری توی این مصداق دارم می‌کنم چون از دو جهت است دیگر....

ج: خب آن جهت‌ها با هم تفاوت می‌کند ...

س: درست است ولی خب الان ...

ج: ملاک‌هایش هم فرق می‌کند، آن به خاطر عدم احترام به مال مؤمن است، این برای این است که نجسی را داریم می‌نوشیم، اصلاً تکلیف‌ها متفاوت است ...

س: ما کاری به فرقی نداریم ..

ج: نه این جای این‌که نمی‌دانم اهتمامش اکثر و فلان هست نیست، این دوتا تکلیف مستقل است جدای از هم هست ...

س: به هر حال از دو جهت من می‌توانم بخواهم، می‌گویم از آن جهت نمی‌خواهم از این جهت می‌خواهم، این‌طور می‌شود دیگر. این فعل خارجی را

ج: بله دیگر، یعنی آن تکلیف را در این‌جا شک داری برائت از آن جاری می‌کنی، از آن نظر عقاب نداری، از نظر آن عقاب نداری یا از آن نظر آن تکلیف را برداشتم به معنای این‌که احتیاط لازم نیست از آن حیث بکنی، ولو از آن حیث باید بکنی.

بنابراین فرمایش محقق خوئی این اشکال را دارد، حالا للكلام تتمه که آقای صدر فرمایشی دارند این‌جا، آقای تبریزی فرمایشی دارند که آن‌ها دلیل تفصیل را ببینیم چی هست؟

و صلى الله على محمد و آل محمد.